**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020914**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما به تناسب به تفاوت بین جملاتی که ترکیب ناقص دارند و جملاتی که ترکیب تام دارند کشیده شد. خب مشهور می‌گویند مثلا زید قائمٌ با زیدٌ القائم هر دوشان دال بر نسبت هستند ولی نسبت در زید القائم نسبت ناقصه است، و در زید قائمٌ نسبت تامه است و فرق نسبت ناقصه و نسبت تامه این هست نسبت ناقصه لا یصح السکوت علیها و نسبت تامه یصح السکوت علیها. مرحوم آقای صدر فارق بین نسبت تامه و نسبت ناقصه را به این می‌دانستند که نسبت ناقصه تحلیلیه است و نسبت تامه تحلیلیه نیست. نسبت تحلیلیه را هم در تحلیلشان و در تبیینشان این بود که نسبتی هست که موطن اصلی‌اش خارج است از خارج به ذهن منتقل شده و نسبت تامه موطن اصلی‌اش ذهن است. خب ما اینها را عرض کردیم که نه ما اینجوری نمی‌توانیم موافقت کنیم با فرمایشات ایشان، ما وجدانا در مثلا غلامُ زیدٍ یک مفهوم وُحدانی بسیط درک نمی‌کنیم، غلام زیدٍ ولو مفهوم واحد است ولی مفهوم واحد مرکب است، مفهوم واحد مرکب دارد و غیر مرکب. موطن اصلی‌اش هم خارج نیست، موطن اصلی‌اش اتفاقا ذهن است، هر چند بعد از این که این اضافه بین غلام و زید یک نحو وحدتی ایجاد کرد این مجموعه مرکب واحد مرکب از واقعیت خارجی حکایت می‌کند ولی در طول یک نوع عملیات ذهنی که انجام می‌دهد، ابتداءً یک عملیات ذهنی اینجا انجام می‌دهد. البته آقای خویی اینجا تعبیر می‌کنند که نسبت دال بر تضییق و تحصیص است، خب این نقض را آقای شهیدی به ایشان کردند که نسب ناقصه همیشه جنبۀ تحدیدی و تضییقی ندارد، ممکن است یک نسبتی باشد که تضییق نکند، مثال می‌زننند می‌گویند العالم الاعم من الفاسق و العادل، الاعم من الفاسق و العادل که آن عالم را تضییق نمی‌کند می‌خواهد توضیح بدهد، یا حالا زیدٌ العالم، حالا زیدٌ العالم ممکن است شخصی بگوید زید ولو دال بر یک شیء خارجی هست ولی زید ممکن است عالم باشد، ممکن است جاهل باشد، زید خارجی نسبت به عالم و جاهل بودن لا بشرط است، بنابراین العالم مضیّق می‌کند زید را. این مثال دیگری هم که ایشان زدند العالم الاعم من العالم، اعم من عالم عادل و جاهل ممکن است بگوییم عالِم در عالَم مفهومیت می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای عالم عادل، یعنی لا بشرط هست از این که قید عدالت بهش بچسبد یا قید عدالت نچسبد. ما می‌خواهیم عالم را یک کاری کنیم که قید عدالت دیگر نتواند برش بچسبد، یعنی عالم یک مفهومی هست لا بشرط است ولی از این که مراد از عالم فقط از عالم‌های عادل حکایت کند، عالم، وقتی می‌گوییم العالم العادل این مجموعه دیگر فقط از عالم عادل حکایت می‌کند. ولی العالم اعم که ما می‌گوییم کاری می‌کنیم که این عالم آن خاصیت حکایت از یک شیء خاصش را از دست بدهد، این یک نوع تضییق است. این تضییق را ممکن است ما گونه‌ای معنا کنیم که این اشکالات آقای شهیدی وارد نشود.

**شاگرد:** شبهۀ مقید به قید اطلاق

**استاد:** در واقع این یک نوع در عالم ذهن به تعبیر دیگر ما این را با اصطلاحاتی که ما به کار می‌بردیم تعبیر بکنم ما عرض می‌کردیم که کلمۀ اسم جنس مثل عالم می‌تواند در قوالب مفهومی مختلف قرار بگیرد، می‌تواند مقید به العالم باشد، می‌تواند مطلق از عالم و غیر عالم باشد، همۀ این قالب‌های مفهومی را دارد و قالب‌های مفهومی دیگری که توضیحش را در جای خودش دادیم. ما می‌خواهیم آن صلاحیت قرار گرفتن عالم در قالب‌های مفهومی مختلف را ازش بگیریم و این یک نوع تضییق است، یک نوع تحدید است. حالا من اصلا نمی‌خواهم تعبیر را به این سمت و سو ببرم که بگویم اضافه یا وصف حتما به معنای تحدید شیء است، تضییق شیء است، ما می‌خواهیم بگوییم اضافه یک نوع عملیات ذهنی هست که دو تا مفهوم را به هم مرتبط می‌کند و از آنها یک مفهوم واحد مرکب می‌سازد. حالا نحوۀ ایجاد ربط بین اینها به گونه‌های مختلف هست، یک موقعی به معنای تضییق است که آن یعنی تضییق از جهت صدق بر خارج، تضییق به این معنا. یعنی از جهتی که بر خارج صدق می‌کند اوّل عالم بر همۀ خارج صدق می‌کرد، ولی الآن عالم فقط بر فردهای خاصی. یا از باب توضیح است، از باب توضیح هست، الله الرحمن الرحیم بگوییم مثلا این یک نوع توضیحی هست برای الله، بسم الله الرحمن الرحیم، یا گونه‌های دیگری. مثلا یکی از گونه‌هایی که ما در این تعبیرات اضافی داریم «او» عطف است، ما می‌گوییم هذا الشیء او ذاک الشیء هذا او ذاک نجسٌ، هذا او ذاک یک مفهوم ترکیبی است و این «او» بین هذا و ذا یک نوع ربطی ایجاد می‌کند، این هم یک سبک ربط خاصی است، هذا او ذاک مجموعه‌اش یک مجموعۀ وُحدانی می‌شود، موضوع قرار می‌گیرد نجسٌ برش حمل می‌شود. آن جامع بین همۀ اینها این هست که آن مفهومی که ما اینجا داریم آن مفهوم یعنی آن نسبت ناقصه آن اضافۀ، آن دال بر این تعبیری که آقایان می‌کنند یک الفاظی هستند که دال بر نسب ناقصه هستند این الفاظ می‌آیند مفاهیم مختلف را یکپارچه می‌کنند، توحید مفهوم می‌کنند، مفهوم را واحد می‌کنند، بسیط نمی‌کنند باز تأکید می‌کنم، بسیط نمی‌کنند واحد نمی‌کنند، مفهوم واحد اعم از مفهوم بسیط است، مفهوم واحد ممکن است بسیط باشد ممکن است مرکب باشد. حالا نحوۀ توحید مفهوم و یکی کردن این دو تا مفهوم به چه نحو هست انواع و اقسام می‌تواند داشته باشد. حالا اینجا یک، مرحوم آقای خویی وقتی نتوانستند این فرق بین نسبت ناقصه و نسبت تامه را، یعنی به آن وجهی که مثلا آقای صدر بیان کردند یا به وجهی که ما عرض می‌کنیم تفکیک کنند، قائل به این شدند که اصلا فرق بین جملۀ ناقصه و جملۀ تامه این هست، جملۀ ناقصه دال بر تخصیص و تحصیص است و جملۀ تامه به معنای قصد ابراز است، خب ایشان مبنایشان در بحث وضع این هست وضع تعهد است، نتیجه‌گیری از آن مبنا اینجا کردند که اصلا مفاد جملۀ تامه تعهد متکلم هست بر این که یک چیزی را ابراز کند. مرحوم آقای صدر یک بحث مفصلی در پاسخ کلام مرحوم آقای خویی دنبال می‌کنند و این فرقی که آقای خویی می‌گذارند را نمی‌پذیرند، من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌های مفصلی که مرحوم آقای صدر اینجا شدند بشوم، ملاحظه بفرمایید بحث‌های خوبی است ما پنجشنبه ان شاء الله در کلاس راهنما کلام آقای صدر را دنبال می‌کنیم. ولی نکته‌ای که اینجا می‌خواهم رویش تأکید کنم آن نکته این است آقای صدر می‌فرمایند که، آقای خویی اشکالات عدیده‌ای کردند بر مبنای معروف قوم که مفاد هیئات ناقصه و هیئات تامه را نسب می‌دانند یکی‌اش را نسبت ناقصه و یکی‌اش را نسبت تامه، ایشان می‌گوید اگر مفاد هر دوی اینها نسبت باشد، نسبت نقصان و تمام نمی‌پذیرد، اصلا یک شیء یا هست یا نیست، یا کم است یا زیاد است ناقصه کامله یعنی چی؟ این ناقصه این تعبیر نسبت گاهی اوقات تام، بنابراین ما نباید مفاد هیئات ناقصه و هیئات تامه را نسب بدانیم، که آقای صدر می‌فرمایند آقای خویی اشکالات عدیده‌ای به مبنای معروف مشهور که هیئات ناقصه و هیئات تامه را دال بر نسبت می‌دانند کردند، چهارمین اشکالش این هست که شما اگر هر دو مفاد هیئات ناقصه و هیئات تامه هردویش را نسب بدانید ناقصه بودن و تامه بودن را نمی‌توانید تحلیل کنید، آقای صدر می‌فرماید این قوی‌ترین اشکال آقای خویی همین هست، بعد خود ایشان در مقام بیان این برمی‌آیند که نسب ناقصه و نسب تامه را از هم جدا کنند، می‌گویند نسب ناقصه تحلیلیه است، موطن اصلی‌اش خارج است، نسب تامه واقعیه است موطن اصلی‌اش ذهن است و آن تحلیل‌هایی که در جلسۀ قبل بهش اشاره کردیم. من تصور می‌کنم اصل مشکل یک جای دیگر است، مشکل این است که یک تعبیری به نام نسبت به کار بردند، این نسبت یک چیز، آن چیزی که اسمش را نسبت ناقصه گذاشتند و آن چیزی که اسمش را نسبت تامه گذاشتند یک سنخه نیست، دو تا چیز مختلف السنخ را با یک تعبیر وُحدانی نسبت ازشان یاد کردند، در حالی که اساسا مدل آن چیزی که اسمش نسبت ناقصه هست و هویت آن چیزی که نسبت ناقصه هست با هویت آن چیزی که نسبت تامه هست فرق دارد، دو تا چیز مختلف هستند، در یک جهت مشترکند که هر دوی اینها بین مفاهیم ربط ایجاد می‌کنند، رابطند، مفاهیم را به همدیگر مرتبط می‌کنند. ولی دو مدل مختلف، دو سنخ مختلف هست و این چون اسمش را نسبت گذاشتند آقای خویی گیر کردند در اینجا که خب نسبت تامه و نسبت ناقصه فرق، اسمش را هم چون تمام النقصان گذاشتند گفتند نسبت که نقصان و تمام ندارد، در حالی که این اصطلاح است، نقصان یعنی از جهت یصح السکوت علیها بودن، تمام یعنی یصح السکوت علیها، حالا اسمش را نه نقصان به معنای فرض کنید یک ساختمانی که نیمه کاره است و ساختمانی که تمام شده است، مراد آن نیست که جزء دارد، شرایط دارد، آن ساختمانی که همۀ اجزاء و شرایط را داراست و موانع را فاقد است این تام است، مراد این نیست، این یک اصطلاح خاصی است اسمش را نقصان و اسمش را گذاشتند تام. ولی من عرض می‌کنم چرا اینها را نسبت می‌گویید شما؟ یعنی دو جور مختلف است، یعنی این را می‌خواهم بگویم ما یک سری مفاهیم رابطه داریم، مفاهیم رابطه گاهی اوقات دو تا مفهوم را یکی می‌کنند و در مفاهیم طرفین مفهوم تغییر ایجاد می‌کنند، گاهی اوقات دو تا مفهوم یکی نمی‌کنند، یعنی اصلا چیزشان فرق دارد، حالا من به تناسب یک سری جملات را اینجا ما برای این که بحث روشن‌تر بشود من ۵، ۶ تا جمله را اینجا به کار می‌برم، می‌خواهیم اینها را تحلیل کنیم، یک موقعی می‌گوییم هندٌ طالق، داریم خبر می‌دهیم، یک موقعی می‌گوییم هندٌ الطالق، طالق را برای هند وصف قرار می‌دهیم، این هم دو جور. یک موقعی می‌خواهیم انشاء کنیم، می‌گوییم هندٌ طالقٌ. انشاء طلاق داریم می‌کنیم، این هم جملۀ سوم. جملۀ چهارم می‌گوییم هل هندٌ طالقٌ؟ استفهام. جملۀ پنجم لیکن هند طالقا. اینجا ۵ تا جمله داریم در هر ۵ جمله آن محور اصلی و مفهوم اسمی که در آنها به کار رفته یکی است، هند و طالق، ولی نحوۀ ربطی که بین این هند و طالق در این جملات ایجاد شده به ۵ شکل مختلف هست، وصفی، تامۀ خبری، تامۀ انشائی غیر طلبی، تامۀ انشائی طلبی، تامۀ انشائی استفهامی، استفهامی حالا تعبیر بکنیم. اینها ۵ جور مختلف ما داریم. یکی از اینها ناقصه است، هندٌ الطالق، ۴ جور دیگر اینها تامه است، ببینید به نظر می‌رسد یک نکته‌ای را دقت کنید آن این است که به نظر می‌رسد حالا قبل از این که من این بحث را ادامه بدهم یک نکته‌ای اینجا من اشاره کنم بعد وارد تحلیل این جملات بشوم، یک عبارتی در میان کلمات نحاة و مناطقه معروف است آن این است که می‌گویند المحمولات قبل الاخبار بها اوصافٌ، و الاوصاف بعد الاخبار بها یعنی بالاخبار محمولاتٌ یک همچین جمله‌ای حالا عین عبارتش را شاید درست نقل نکرده باشم. بین یعنی زیدٌ طالقٌ با زیدٌ الطالق می‌گویند این طالق همان طالقی هست که هندٌ طالقٌ اینجا، هندٌ طالق و هندٌ الطالق این طالقی که یک زمان وصف قرار گرفته و یک زمان خبر قرار گرفته، محمول قرار گرفته نحو یا اخبار تعبیر می‌کنند، اخبارٌ می‌گویند الاوصاف اخبارٌ و الاخبار اوصاف در واقع، الاوصاف بعد الاخبار بها اخبارٌ و الاخبار قبل الاخبار اوصافٌ، عبارت نحوی‌ها اینجوری است عبارت مناطقه شاید محمول تعبیر بکنند چون موضوع و محمول آنها تعبیر می‌کنند. آیا واقعا اینجوری است؟ بین هندٌ طالقٌ و هندٌ الطالق دقیقا اینها مثل هم هستند؟ فقط یکی‌شان خبر دادیم یکی‌شان خبر ندادیم؟ به نظر می‌رسد که این جمله ولو خالی از یک حقیقتی نیست ولی اینقدر تفاوت بین هند الطالق و هند طالق زیاد است که بهتر است که از این چیز دست بکشیم. در این که هم در هند الطالق و هم در هند طالقٌ ما بین هند و طالق یک نوع ارتباطی ایجاد می‌کنیم و یک ربطی بین اینها ایجاد می‌کنیم مسلم است، ولی دو سبک مختلف است، ببینید هندٌ الطالق درش فرض نشده که اصلا هند موجود است یا موجود نیست، خارجیت دارد یا خارجیت ندارد، هند الطالق کما این که در خود کلمۀ هند، هند لابشرط از موجودیت و معدومیت است، هند می‌تواند موضوع برای موجودٌ قرار بگیرد می‌تواند موجود برای معدومٌ قرار بگیرد، با همدیگر فرق دارند، هند درش نخوابیده موجود است یا معدوم است، ولی وقتی می‌گوییم هندٌ طالقٌ موجود بودن هند را فرض می‌کنیم، در واقع هند موجود را طالق را رویش می‌بریم، تعبیری که مفروض بودن وجود برای هند را مناطقه تعبیر می‌کنند عقد الوضع، یعنی جملۀ ما درش یک معنایی مستتر است، وقتی می‌گوییم هندٌ طالقٌ در رتبۀ سابقه کأنّ گفتیم هند موجود است و این هند موجود طالق است. پس بنابراین هندٌ الطالق با هندٌ طالقٌ خود آن هندی که در این جمله ملاحظه شده دو گونۀ مختلف ملاحظه شدند، یکی‌شان به قید وجود ملاحظه شده در جملۀ تامه، یکی‌شان به قید وجود ملاحظه نشده، لا بشرط از وجود و عدم ملاحظه شده، این تفاوت وجود دارد. علاوه بر این که عرض کردم هند الطالق این اوصاف می‌آید هند و طالق را واحد می‌کنند، و آن هند یک نوع تضیّقی به وسیلۀ طالق پیدا می‌کند، هند قبلا می‌توانسته طالق باشد، می‌توانسته طالق نباشد، ولی هندٌ طالقٌ در مرتبۀ موضوعیت دیگر تضیّق ندارد، البته بعد از محمول مضیّق می‌شود ولی در مرتبۀ موضوعیت آن، اینها دو جور مختلف است یعنی بهتر هست که ما در تحلیل حقیقت نسبت ناقصه به تعبیر آقایان و نسبت تامه از این تعبیر نحوی‌ها صرفنظر کنیم، این تعبیر خیلی تعبیر خوبی نیست چون دیدم هم مرحوم آقاضیا هم مرحوم آقای صدر تحلیل که می‌کنند یک جایش باز عبارت را نحوی‌ها را می‌آورند این مطلبی که ما می‌گوییم همان عبارتی هست که نحوی‌ها گفتند که امثال اینها. آن عبارت خیلی خودش عبارت قشنگی نیست که ما بخواهیم برای درست بودن تحلیل خودمان از آن عبارت استفاده کنیم. آن خودش خیلی چیز لطیفی نیست. این است که منهای آن عبارت نحوی‌ها یا مثلا مناطقه ما بیاییم تحلیل کنیم حقیقت ربط ناقص و ربط تام را، حالا ربط در ربطی، ربطٌ یصح السکوت علیه و ربط لا یصح السکوت علیه، آن این است که عرض کردم این ۵ مدلی که ما برای هندٌ طالق، هند و طالق ذکر کردیم در یک جهت همه مشترکند، آن این است که بین هند و طلاق یک گونه ربط وجود دارد و ربط یک عملیات ذهنی است، موطن اصلی ربط خارج نیست، ذهن است ولی همین ذهن به نحوی از انحاء یک نحو ارتباطی با خارج دارد، نمی‌خواهیم بگوییم که این ربط ذهنی صرفی است که هیچگونه ارتباطی با خارج ندارد، ولی موطن اصلی که تعبیر می‌کنیم اشاره به همین است، موطن اصلی‌اش ذهن است، مفهوم ذهنی را، دو تا مفهوم ذهنی یک نحو ربطی بینش ایجاد می‌شود، این فرق دارد ربط با مفاهیم اسمیه، مفاهیم اسمیه مثل خود هند و طالق اینها مستقیما از خارج حکایت می‌کنند حالا کلی باشند جزئی باشند هر کدامشان یک مدل خاصی حکایت می‌کنند، ولی ربط کار اصلی‌اش حکایت نیست، کار اصلی‌اش یک فعلی را در ذهن می‌خواهد محقق کند، ما عرض کردیم مفاهیم یا فاعله‌اند یا حاکیه‌اند این تقسیم‌بندی به خاطر همین جهت. پس این ۵ جمله همه‌اش از سنخ مفاهیم حاکیه است، ولی مفاهیم حاکیه خودش دو قسم هست یک مفهومی که لا یصح السکوت علیه، یکی مفهومی که یصح السکوت علیه، ولی ببینید من تصور می‌کنم که اینکه ما بخواهیم این لا یصح السکوت علیه با یصح السکوت علیه را بازش بکنیم مثلا با تعبیرات دیگری تبیین کنیم که کجا یصح السکوت علیه، کجا لا یصح السکوت علیه خود ما راحت‌تر این را می‌فهمیم که هند الطالق لا یصح السکوت علیه و امثال اینها، این که ما بین تصور و تصدیق ذهن انسان فرق می‌گذارد، بعضی از اینها یک مفهوم تصوری‌اند، یک مفهوم تصدیقی هست این روشن‌تر از این است که این را بخواهیم خیلی تحلیلش کنیم، اینجور نیست که با باز کردن اینها این بیشتر بشود مطلب. بعضی وقت‌ها این رابط کاری می‌کند که این دو تا مفهوم با همدیگر تصور وُحدانی ایجاد می‌کنند، گاهی اوقات تصدیق ایجاد می‌کنند، ما این که تصور چی است تصدیق چی است این را می‌فهمیم، حالا مرادم از تصدیق آن معنای حکایت نیست، این که ما رابط گاهی اوقات ربط بین مفاهیم را به گونه‌ای ایجاد می‌کنند که لا یصح السکوت علیها، مثل هندٌ الطالق، و بعضی جاها به گونه‌ای هست که یصح السکوت علیها این خودش خیلی واضح است دیگر، من دیدم هر چی این بحث را بیشتر مثلا تدقیق کردند سخت‌ترش کردند، یعنی همان امر وجدانی را هی با الفاظ جدید خواستند چیز بکنند، فقط الفاظ اضافه شده، دیدم آقای مثلا آقای شهیدی تعبیر می‌کند گاهی اوقات هوهویة تصوریه است گاهی اوقات هوهویة تصدیقیه است، اینجور نیست که کلمۀ هوهویة را اینجا اضافه کردن مطلب را بیشتر باز بکند آدم، خب ما خودمان می‌فهمیم که این مفاهیم گاهی اوقات با همدیگر یک مفهوم تصوری ایجاد می‌کند، گاهی اوقات تصدیق ایجاد می‌کند، حالا تصدیق به معنای عام خودش، حالا هوهویة تصدیقی ایشان تعبیر کرده مراد جملۀ خبریه را در نظر گرفته و جملات انشائیه را در نظر نگرفته، ولی ما می‌خواهیم بگوییم که ما مفاهیم رابطه و مفاهیم فاعله گاهی اوقات ربطی را ایجاد می‌کنند که لا یصح السکوت علیها، چون مربوط به مرحلۀ تصوری، یک تصور واحد ایجاد می‌کنند، به تصدیق کار ندارد. حالا تصدیق هم باز تعبیر نکنیم باز هی این الفاظ خودشان رهزن هستند و مطلب را سخت‌تر می‌کنند. گاهی اوقات یک عملیاتی در ذهن ایجاد می‌کنند که در این عملیات یک فعلی از افعال تحقق پیدا می‌کند، این فعلی که به وسیلۀ این مفاهیم ایجاد می‌شود بحث سر الفاظ نیست، بحث سر دایرۀ مفاهیم است، قبل از الفاظ، این مفاهیم گاهی اوقات اخبار را ایجاد می‌کنند، گاهی اوقات استفهام را ایجاد می‌کنند، گاهی اوقات انشاء طلبی را ایجاد می‌کنند، گاهی اوقات انشاء غیر طلبی را. و اینها اقسام عملکردهایی هستند که مفاهیم دارند، این مفاهیم فاعله است یعنی مفاهیمی که عملکرد دارند، این مفاهیم عملکرد دار گاهی اوقات تنها ربط بین دو مفهوم ایجاد می‌کنند برای این که آن مفاهیم را یک مفهوم وحدانی بکنند، گاهی اوقات وحدت‌سازی مفهوم ندارد، خلاصۀ کلام این هست مفهومی لا یصح السکوت علیها که به وسیلۀ این مفهوم عامل و مفهوم فاعل ما تنها آن دو تا مفهوم را یکی می‌کنیم ولی گاهی اوقات آن دو تا مفهوم را یکی نمی‌کنیم باوجودی که آن دو تا مفهوم جدا از هم هستند ما حکمی اینجا صادر می‌کنیم عملی را صادر می‌کنیم یک فعلی را در ذهنمان محقق می‌کنیم، آن فعلی که در ذهن محقق می‌شود می‌تواند اخبار باشد، می‌تواند استفهام باشد، می‌تواند انشاء طلبی باشد، می‌تواند انشاء غیر طلبی باشد. همۀ اینها انحاء عملکردهای مفاهیم هست، حالا گاهی اوقات بر همۀ اینها یک هیئت وُحدانی به نحو تعدد، به نحو اشتراک لفظی دال است، مثل فرض کنید هندٌ طالقٌ گاهی اوقات خبری است، گاهی اوقات هندٌ طالقٌ انشاء طلاق می‌کند، اینها هر دویش مربوط به این هیئت است، ولی انشاء طلبی فرق کرده لیکن هندٌ طالقاً، یک لیکنی هم این وسط آمده هیئت جدیدی، یا استفهام هل، هل هم آمده که یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، بعضی حروف مثل هل در واقع قسمتی از هیئت هستند، ما یک هیئت یعنی زید عالم خودش یک هیئتی هست اینجا وجود دارد، بین زید و عالم یک ربط اخباری ایجاد می‌کند، هل می‌آید به علاوۀ آن هیئتی که در سابق بود با همدیگر یک معنای جدیدی را ایجاد می‌کنند، مثل إنَّ، إنَّ همان هیئت سابق را با این إنَّ با همدیگر یک معنای جدیدی ایجاد می‌کنند.

**شاگرد:** اوّل ناقصه‌اش می‌کند بعد دوباره تامۀ جدید می‌شود؟

**استاد:** حالا هر جوری اینها را تعبیر بکنید خیلی مهم نیست که. نه اصلا نمی‌تواند وقتی بعد از این که تمامیت تحقق پیدا کرد تمام تمام شد، این را من فردا می‌خواهم توضیح بدهم، یک توضیحی دارد در آن بحث حرفی شدن یک بیانی مرحوم آقای حاج شیخ دارد در درر در پاسخ بیان مرحوم شیخ، این را من فردا یک توضیحی در موردش می‌دهم. خلاصۀ عرض ما این هست که ما هیئات حالا چه هیئیتی که مشتمل بر یک حرف خاص هست مثل لام طلب، هل استفهام، چه هیئتی که مشتمل بر آنها نیست. اینها کارشان این هست که یک عملیاتی را در ذهن انسان ایجاد کنند، یعنی دال بر این هست که در ذهن متکلم یک عملیاتی ایجاد شده است و می‌خواهد مشابه همان عملیاتی که در ذهن متکلم ایجاد شده است در ذهن مخاطب ایجاد بکند، این یک همچین شکلی هست. حالا من به نظرم همین مقدار کافی است بیشتر از این ور رفتن با الفاظ در این بحث هست. حالا با توجه به این تحلیلی که داشتیم آیا ببینیم این که ما می‌گوییم، می‌گویند حروف آلی هست و معنای حروف در غیر است این تعبیر اصلا درست است؟ درست نیست؟ این را حالا فردا من در موردش صحبت می‌کنم که می‌خواهیم آن نتیجه‌گیری این که آقایان گفتند چون حروف معنایش آلی است پس بنابراین تقیید این معنای آلی امکان‌پذیر نیست، واجب مشروط به معنای معروفی که گفتند در جایی که مفاد هیئت باشد معقول نیست، این را حالا فردا در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد